

باز دوباره از اول: پدر و مادری کردن دو بچه با افت شنوایی

نوشته شریل لیزی CHERYL LACEY

جنگی بود تا بتوان سمعک‌ها و حلزون‌ها را روی سرش نگه داشته، و بعد جنگ دیگری بود که آن‌ها را از او جدا کنیم. امرسون اراده خودش را داشت و پشتکار و پشیمانی بسیاری داشتیم تا او را به جایی که امروز است رساندیم. اما هفت سال بعد، زمانی که به کلاس ۲ می‌رفت، او به خوبی با همکلاسی‌های شنوایش در خواندن، صحبت کردن، و عملکردش در تمام زمینه‌ها در سطح کلاس، پیش می‌رفت.

هم زمان، وقتی که افت سطح شنوایی امرسون شدید شد، من پنج ماهه باردار بودم. از این که یک در چهار احتمال این بود که فرزند دومان نیز سطح شنوایی متفاوت داشته باشد، آگاه بودیم. بنابراین وقتی گرانت بدنیا آمد و متوجه شدم که وضع شنوایی او «نرمال» است، بسیار خوشحال شدم. با این وجود، متخصص شنوایی‌امان با سنجش‌های مرتب او را تحت نظر داشت (همان طور که خودمان هم در منزل انجام می‌دادیم، با علم بر این که نوع افت شنوایی در ما از نوع پیش‌رونده بود). صادقانه بگویم که من هرگز به خودم اطمینان ندادم که او شنوا باقی خواهد ماند. سپس آن اتفاق افتاد. به خاطر دارم، کمی پس از اولین سالگرد تولدش، نحوه پاسخ دادن او شروع به تغییر کرد.

زندگی خوش و خرم من هرگز شامل داشتن یک فرزند ناشنوا نبود، چه رسد به دو تا، یا حداقل هرگز به آن فکر نکرده بودم. اما شده است. هیچ فردی در خانواده‌ام سطح شنوایی متفاوتی نداشت بنابراین وقتی درباره این که سطح شنوایی پسر (و سپس پسر دوم) به طور قابل توجهی متفاوت بود کاملاً دچار هراس شدم. به هر حال میزان هراس یا انکار من چیزی را تغییر نمی‌داد؛ می‌دانستم که سفری در پیش دارم، ولی نمی‌دانستم که چگونه خواهد بود.

پسر بزرگترم، امرسون کاهش سریع در سطح شنوایی‌اش را در سن پایین تجربه کرد. ما می‌دانستیم که باید با یک آژانس مداخله ارتباط برقرار کنیم و سریع انتخابمان را کردیم. اقرار می‌کنم که انتخاب ما بر اساس نزدیکترین آن‌ها به ما بود، اما فکر کردیم که در صورت نیاز می‌توانیم آن را عوض کنیم!

اگرچه امرسون از ابتدا از سمعک بهرمنند بود، اما تا سن دو سالگی سطح افت شنوایی در هر دو گوشش شدید شد. باید تصمیم می‌گرفتیم، و کار ساده‌ای هم نبود. در نهایت به نصب حلزون، و در ادامه نصب حلزون دوم در سال بعد اقدام کردیم. در ماه‌های اول

بدون هیچ اندوهی پیش خودم فکر کردم: «باز دوباره از اول». با این وجود نمی‌خواستم که «این خبر» را به شوهرم بدهم. برای چند هفته در سکوت می‌اندیشیدم، سپس یک روز من و همسرم با گرانت برای صرف نهار بیرون رفتیم (زمانی که امرسون به ملاقات پدر بزرگ و مادر بزرگش رفته بود) و من ناگهان آن را بروز دادم، «فکر می‌کنم که شنوایی گرانت کاهش یافته است.» شوهرم تصدیق کرد. معلوم شد که اونیز همین فکر را کرده بود اما هیچ یک از ما نمی‌خواست «این خبر» را باز کند. و آن موقع حسابی خندیدم. به نوعی رها شده بودم؛ اکنون آن‌ها همدیگر را داشتند و می‌توانستند که در این سفر با هم شریک باشند. همچنین از این که از قبل می‌دانستم که چه باید بکنم، احساس آرامش داشتم. ظرف یک ماه، گرانت برای سنجش شنوایی به روشی که او را می‌خوابانند، در بیمارستان کودکان بی‌سی بود. سطح شنوایی او تأیید شد و همان موقع و همان جا برای ساخت قالب گوش درخواست دادم. یک ساعت ونیم بعد وقتی به منزل رسیدیم، متخصص شنوایی محلی امان برایمان پیغام گذاشته بود و کار بعدی که انجام دادیم، به صورت آنلاین رنگ (آبی کبالت) سمعک کوچک گرانت را انتخاب کردیم. خیلی کوچک بود! تا ساعت دو، سمعک را سفارش داده و قالبش را فرستادند تا ساخته شود.

من هرگز درد و غمی که برای اولین فرزندم داشتم را برای گرانت تجربه نکردم، گرچه افت شنوایی در هر دو مشابه بود. صادقانه بگویم، کمی احساس کردم بهم خیانت شده؛ من هرگز مادر بودن را بدون افت شنوایی تجربه نکرده بودم. اما با این وجود، این مرتبه می‌دانستم که همه چیز روبراه خواهد بود. هم او و

هم ما خوب خواهیم بود. نیاز گرانت به سمعک‌های قوی‌تر ادامه دارد و ضمن این که به کودکان همان مدرسه‌ای وارد می‌شود که برادرش می‌رود، اکنون ما در راه سفری هستیم تا برای او نیز نصب حلزون انجام دهیم.

در حال حاضر پسرها هفت و پنج ساله هستند. پسرهای عادی، و برادرهای عادی هستند. با هم کشتی می‌گیرند و تجهیزات شنوایی همدیگر را می‌کشند، بعد کمی مکث می‌کنند تا آنها را سر جایشان قرار داده یا آهنگ را سر جای خودش بگذارند. وقتی یکی از آنها گوش نمی‌دهد یا بیش از حد سروصدا می‌کند، از دست هم کلافه می‌شوند (که همیشه باعث خنده من می‌شود!). پسرها برای بهترین نحوه برقراری ارتباط با یکدیگر، با هم به توافق رسیده‌اند. صبح‌ها، اغلب گرانت به اتاق نشیمن می‌آید و حلزون‌ها و سمعک‌های هر دو را به امرسون داده تا هم برای خودش و هم برای او آن‌ها را بگذارد. اکنون امرسون متوجه شده که گرانت باید در صندلی وسط ماشین بنشیند تا شنوایی بهتری داشته باشد.

گرچه سفر اولیه بسیار سخت بود، اما خانواده ما که توسط شبکه بسیار حمایت‌گری از دوستان و خانواده، متخصصین شنوایی، پزشکان، متخصصین گوش و حلق و بینی، و البته تمام افرادی که در اولین آژانس مداخله بودند، مورد موهبت قرار گرفت. در این سال‌های اشک و شادی، احساس می‌کنم همانطور که به کمک افراد دیگر خانواده‌ام رشد کرده، همواره به قدم بعدی در سفرمان ادامه خواهیم داد.